



An Analysis of the Jurisprudential Principles of Diya in the Simultaneity of Speech Impairment and Cutting of a Part of the Tongue (a critique of Articles 611 and 613 of the Islamic Penal Code)

**Amin Soleyman Kolvanaq¹ Sayyid Mohammad Javad Vazirifard²
Mohammad Nozari Ferdowsieh³**

Received: 19/02/2020

Accepted: 13/06/2020

Abstract

Speech is one of the benefits of tongue. In some cases, the crime of tongue is accompanied by a speech impairment. On the one hand, in Articles 611 and 613 of the Civil Code, the legislator has considered the unpronounceable letters in relation to all letters as the basis for determining the amount of diya (blood money) in the simultaneity of speech impairment and cutting of the tongue, according to most of jurists' viewpoints and in the last article, it is said that the diya is determined equal to multiple crimes. On the other hand, in Articles 545 and 546 of the Civil Code, in the subject of crime on its benefit and place, a higher diya has been set. The jurists' viewpoints differ in this regard, and in addition to the most of their perspectives, a small number of jurists considered the sum of the two diyas of speech and tongue as the criterion, and some believe that the maximum amount of diya of speech and tongue must be set. In addition, some have given the possibility that the criterion in determining the diya is the level of tongue that has been cut. The well-known viewpoint of the jurists and others is absolute in this regard, and in the fatwas, there is no distinction between a state in which there is a single and multiple criminals. The present paper, by evaluating the fatwas and their arguments, has achieved the innovation that the narrations under discussion have the weakness of a document or the shortcoming of arguments in the simultaneity

-
1. PhD student in jurisprudence and principles of Islamic law, Faculty of Theology, Qom University, Qom, Iran. (Author in charge). amin.soleyman1370@gmail.com
 2. Associate Professor, Department of Jurisprudence, and principles of Islamic law, Faculty of Theology, Qom University, Qom, Iran. vazirifard@yahoo.com
 3. Assistant Professor, Department of Jurisprudence, and principles of Islamic law, Faculty of Theology, Qom University, Qom, Iran. abasaleh.s@gmail.com

Soleyman Kolvanaq, A & Vazirifard, M, & Nozari Ferdowsieh, M, (2020), An Analysis of the Jurisprudential Principles of Diya in the Simultaneity of Speech Impairment and Cutting of a Part of the Tongue (a critique of Articles 611 and 613 of the Islamic Penal Code), Scientific-research Journal of Fiqh, 27 (102), pp. 9-34. Doi: 10.22081/jf.2020.56960.2006

of speech impairment and cutting of the tongue and the claimed consensus faces major and minor obstacles. Therefore, in order to determine the amount of diya in the simultaneity of speech impairment and cutting of a part of the tongue, the viewpoint about the maximum amount (of the diya of speech and tongue) in terms of practicing the arguments of diya of each speech impairment and cutting of the tongue was accepted and the criterion for the letters was considered to be all the letters of the language spoken by the victim.

Keywords

The benefits of the tongue, cutting of the tongue, diya of tongue, Articles 613 of the Islamic Civil Code.

واکاوی مبانی فقهی دیه در همزمانی نقصان تکلم و قطع قسمتی از زبان (نقدی بر مواد ۶۱۱ و ۶۱۳ قانون مجازات اسلامی)

امین سلیمان کلوانق^۱ سیدمحمدجواد وزیری فرد^۲ محمد نوذری فردوسیبه^۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۳۰

چکیده

تکلم، یکی از منافع زبان است. در برخی موارد، جنایت بر جرم زبان با نقصان در تکلم همراه می‌شود. قانونگذار از طرفی در ماده ۶۱۱ و ۶۱۳ قانون مجازات اسلامی، مبنا در تعیین میزان دیه در همزمانی نقصان تکلم و قطع زبان را - به پیروی از قول مشهور - حروف غیر قابل ادا نسبت به کل حروف دانسته است و در ماده اخیر، سخن از تعدد جانی به میان آورده است. از طرفی هم در ماده ۵۴۵ و ۵۴۶ قانون مجازات اسلامی در مسئله جنایت بر منفعت و محل آن، دیه بیشتر را ملاک قرار داده است. فقها در این زمینه اختلاف دارند و افزون بر نظریه مشهور، شمار اندکی از فقها، مجموع دو دیه تکلم و زبان را ثابت می‌دانند و گروهی هم قائل به ثبوت بیشترین مقدار دیه از تکلم و زبان هستند. همچنین، برخی این احتمال را داده‌اند که ملاک در تعیین دیه، مقدار مقطوع باشد. کلام مشهور فقها و سایرین، در این زمینه مطلق است و در فتاوی تفکیکی میان حالتی که جانی واحد یا متعدد باشد، صورت نگرفته است. جُستار حاضر، با ارزیابی فتاوی و مستندات آنها به این نوآوری دست یافته که روایات محل بحث از ضعف سندی و یا قصور دلالی در همزمانی نقصان تکلم و قطع زبان برخوردارند و اجماعی که ادعا شده، با موانع کبروی و صغروی مواجه است. از این رو، در نهایت، جهت تعیین میزان دیه در همزمانی جنایت

۱. دانشجوی دکتری رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول)
amin.soleyman1370@gmail.com

۲. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، قم، ایران.
vaziryfard@yahoo.com

۳. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشکده الهیات، دانشگاه قم، قم، ایران.
abasaleh.s@gmail.com

■ سلیمان کلوانق، امین؛ وزیری فرد، سیدمحمدجواد؛ و نوذری فردوسیبه، محمد. (۱۳۹۹). واکاوی مبانی فقهی دیه در همزمانی نقصان تکلم و قطع قسمتی از زبان (نقدی بر مواد ۶۱۱ و ۶۱۳ قانون مجازات اسلامی). فصلنامه علمی - پژوهشی فقه، ۲۷(۱۰۲)، صص ۹-۳۴.

Doi: 10.22081/jf.2020.56960.2006



موجب نقصان تکلم و قطع بخشی از زبان، نظر به ثبوت بیشترین مقدار (از دیه تکلم و زبان) از باب عمل به ادله دیه هر یک از زوال تکلم و قطع زبان، مورد پذیرش واقع شد و ملاک در حروف، کل حروف زبانی که مجنی علیه به آن تکلم می کند، دانسته شد.

کلیدواژه‌ها

منفعت گویایی، قطع زبان، دیه زبان، ماده ۶۱۳ قانون مجازات اسلامی.

مقدمه

تکلم یکی از نعماتی است که خدای متعال در زبان انسان قرار داده است. فقهای امامیه مستند به روایات معصومان علیهم السلام در هریک از قطع زبان و زوال تکلم یا نطق، دیه کامل را ثابت دانسته‌اند. همین مطلب به ترتیب در مواد ۶۱۱^۱ و ۶۹۸^۲ قانون مجازات اسلامی انعکاس یافته است. از آنجایی که قسمت عمده حروف با زبان ادا می شود، جنایت بر جرم زبان، جنایت بر تکلم را نیز به همراه خواهد داشت. در خصوص مبنای محاسبه دیه در این مورد، در ماده ۶۱۳ قانون مجازات اسلامی آمده است: «هرگاه شخصی مقداری از زبان کسی را قطع کند و موجب از بین رفتن قدرت ادای تعدادی از حروف گردد و شخص دیگری مقداری دیگر از زبان او را قطع کند و موجب از بین رفتن قدرت ادای تعداد دیگری از حروف شود هر شخص به نسبت تعداد حروفی که قدرت ادای آنها را از بین برده است، ضامن می باشد. ظاهر کلام قانونگذار خواننده را به این مطلب رهنمون می شود که حکم مذکور برای حالتی است که جانی، متعدد باشد. اما رویکرد قانونگذار در م. ۶۱۱ ق.م.ا نشان از این است که قانونگذار همان حکم را در صورت واحد بودن جانی نیز پذیرفته است. همچنین قانونگذار در م. ۵۴۵^۳ و



فقه

۱. ماده ۶۱۱: قطع یا از بین بردن تمام زبان گویا موجب دیه کامل است و دیه از بین بردن قسمتی از آن به نسبت گویایی از بین رفته است که با تقسیم تمام دیه به حروف محاسبه می شود.

۲. ماده ۶۹۸: از بین بردن گویایی به طور کامل و بدون قطع زبان، دیه کامل و از بین بردن قدرت ادای برخی از حروف به همان نسبت دیه دارد.

۳. ماده ۵۴۵: هرگاه منفعتی قائم به عضوی باشد در جنایت بر آن عضو که منجر به زوال یا اختلال منفعت گردد تنها دیه بیشتر ثابت می شود ولی اگر منفعت قائم به آن عضو نبوده و میان از بین رفتن عضو و زوال منفعت ملازمه نباشد، اگرچه وجود آن عضو در تقویت و تسهیل منفعت مؤثر باشد، مانند لاله گوش و بینی که در تقویت شنوایی و بویایی مؤثرند و به سبب قطع لاله گوش یا بینی، شنوایی یا بویایی نیز زائل یا ناقص گردد، هرکدام دیه جداگانه دارد.

۵۴۶ ق.م.ا ملاک در تعیین دیه در هم‌زمانی جنایت بر منفعت و محل آن را دیه بیشتر قرار داده است. این در حالی است که میان فقیهان اختلاف وجود دارد ولی در کلام آنان سخنی از تعدد و عدم تعدد جانی به میان نیامده است؛ قول اکثر یا به تعبیری قول مشهور بر این است که مبنای محاسبه دیه، نسبت تعداد حروفی که مجنی‌علیه قادر به ادای آن نیست، به کل حروف است که به همان نسبت از دیه کامل ثابت می‌شود. برخی این احتمال را داده‌اند که بدون توجه به منفعت زبان، ملاک، مقدار مقطوع از زبان باشد. گروهی نیز دیه بیشتر (از دیه قطع زبان و دیه زوال تکلم) را مبنا قرار داده‌اند و در نهایت برخی نیز مجموع دو دیه را ثابت دانسته‌اند. منشأ این اختلاف برداشت‌های متعدد از ادله، چگونگی جمع میان ادله و توجه به قواعد عمومی در باب دیات است.

مسئله مهم دیگر که مورد توجه نگارندگان واقع شده این است که آیا مبنای محاسبه باید کل حروف باشد یا صرفاً حروفی باشد که با زبان ادا می‌شوند و شامل حروف قابل ادا با لب‌ها و حلق و زبان نمی‌شود.

پژوهش حاضر با رویکرد نقادانه به مواد ۶۱۳ و ۶۱۱ قانون مجازات اسلامی با روش توصیفی - تحلیلی، با رجوع به منابع فقهی، به نقل آرای فقیهان و ارزیابی مستنداتشان پرداخته است.

→

تنها دیه بیشتر ثابت می‌شود ولی اگر منفعت قائم به آن عضو نبوده و میان از بین رفتن عضو و زوال منفعت ملازمه نباشد، اگرچه وجود آن عضو در تقویت و تسهیل منفعت مؤثر باشد، مانند لاله گوش و بینی که در تقویت شنوایی و بویایی مؤثرند و به سبب قطع لاله گوش یا بینی، شنوایی یا بویایی نیز زائل یا ناقص گردد، هر کدام دیه جداگانه دارد.

۱. ماده ۵۴۶: چنانچه به سبب ایراد ضربه یا جراحت، صدمه بزرگتری به وجود آید مانند اینکه با شکستن سر، عقل زائل شود، هرگاه آن جراحت علت و سبب زوال یا نقصان منفعت باشد اگر با یک ضربه یا جراحت واقع شده باشد دیه ضربه یا جراحت در دیه بیشتر تداخل می‌کند و تنها دیه زوال یا نقصان منفعت که بیشتر است پرداخت می‌شود و چنانچه زوال منفعت یا نقصان آن با ضربه یا جراحت دیگری غیر از ضربه‌ای که جراحت را ایجاد کرده است، واقع شده باشد و یا ضربه یا جراحت وارده علت زوال یا نقصان منفعت به گونه‌ای که لازم و ملزوم یکدیگرند، نباشد و اتفاقاً با آن ضربه و جراحت، منفعت نیز زائل گردد یا نقصان یابد، ضربه یا جراحت و منفعت، هر کدام دیه جداگانه دارد.



فقه



۱. دیه قطع زبان از دیدگاه فقها

فقها اتفاق دارند که در صورتی که در اثر جنایتی، کل جرم زبان فرد غیر لال از بین رود، دیه کامل ثابت می‌شود (شهید اول، ۱۴۱۰ق، ص ۲۸۰؛ موسوی خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۴۲، ص ۳۵۷؛ تبریزی، ۱۴۲۸ق، ص ۱۵۶). برخی نیز بدون اشاره به زوال تکلم در قطع بخشی از زبان، دیه قسمت مقطوع نسبت به کل زبان را از اصل دیه ثابت می‌دانند (مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۲۸۱).

اتفاق فوق مستند به روایاتی است که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

در روایتی نبوی این چنین آمده: **أَنَّهُ قَالَ: «فِي اللِّسَانِ الدِّيَةُ كَامِلَةٌ يَعْنِي إِذَا اضْطَلِمَ كَلُّهُ وَ مَا قُطِعَ مِنْهُ فَيَحْسَابُهُ وَ مَا نَقَصَ أَيْضاً مِنَ الْكَلَامِ فَيَحْسَابُهُ»**^۱ (مغربی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۳۴). در روایتی دیگر آمده است: **عَلَى بَنِي إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ زُرْعَةَ، عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «فِي الرَّجُلِ الْوَاحِدَةِ نِصْفُ الدِّيَةِ، وَ فِي اللِّسَانِ إِذَا قُطِعَ الدِّيَةُ كَامِلَةٌ»**^۲ (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۴، ص ۳۸۶؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۲۴۷). از این روایت تحت عنوان موثقه یاد شده است (مجلسی دوم، ۱۴۰۴ق، ج ۲۴، ص ۸۹)؛ روایتی از امام رضا عليه السلام («...و اللسان إذا استؤصل ألف دينار... الخ»^۳ (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، صص ۲۹۶-۲۹۷) و همچنین صحیحه معروف هشام بن سالم: «قال: كل ما كان في الإنسان اثنان ففيهما الدية إلى أن قال: و ما كان فيه واحد ففيه الدية»^۴ (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۹، ص ۲۸۷).

ظاهر روایات و عموماً مقتضی این است که دیه کامل بر قطع زبان از جهت خود زبان ثابت می‌شود و در ادله مطلبی که دلالت بر ثبوت دیه بر زبان از جهت منفعت گویایی باشد، وجود ندارد، به نحوی که اگر دلیل خاصی بر ثبوت دیه بر گویایی نبود،

۱. «در زبان دیه کامل ثابت است؛ یعنی در صورتی که از بیخ کنده شود و هر مقدار که از آن قطع شود، به همان مقدار دیه ثابت می‌شود و همچنین هر مقدار از تکلم که ناقص گردد، به همان اندازه دیه ثابت می‌شود».

۲. «در یک پا، نصف دیه کامل ثابت می‌شود... و در خصوص زبان در صورتی که قطع شود، دیه کامل ثابت می‌شود».

۳. «در صورتی که زبان از بیخ قطع شود، هزار دینار ثابت می‌شود».

۴. «معصوم عليه السلام می‌فرماید: هر آنچه که در بدن انسان دو تایی است، در آن دو دیه کامل ثابت است تا اینکه فرمودند: و هر آنچه که در بدن انسان واحد است، در آن مورد نیز دیه کامل ثابت است».

دلیلی بر آن وجود نداشت؛ پس دیه بر زبان از آن جهت که زبان است، تعلق می‌گیرد نه از حیث تکلم، و در قطع بخشی از زبان، دیه به حسب آن تعیین می‌شود؛ همان‌گونه که در دیگر اعضا نیز چنین است. البته این بر اساس قیاس نیست، بلکه بر اساس توزیع است (مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۹۸؛ تبریزی، ۱۴۲۸ق، ص ۱۵۹)، به این نحو که وقتی دلیلی بر عدم جواز توزیع مساوی دیه عضو بر اجزایش نباشد، حکم به توزیع آن مقدار از دیه مقدر بر اجزای عضو می‌شود و این رویکرد، مبتنی بر اصل عدم است نه قیاس. البته نتیجه‌ای که در پژوهش حاضر به دست خواهد آمد، با توجه به هم‌زمانی نقصان در تکلم، با قطع زبان، ملاک در ثبوت دیه را روشن خواهد کرد.

۲. دیه زوال تکلم از دیدگاه فقها

در ازبین رفتن تکلم یا گویایی یا قدرت ادای حروف، فقها قائل بر این هستند که دیه کامل ثابت است (حلبی، ۱۴۰۳ق، ص ۳۹۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱۰، ص ۲۱۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق (الف)، ج ۳، ص ۶۸۸) و حتی بر این امر ادعای اجماع شده است (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۹، ص ۲۷۴؛ حسینی عاملی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۴۰۰) و با اینکه اجماع مذکور مستند به روایات و مدرکی است ولی به لحاظ صغروی امری ثابت است و فقها بر این امر اتفاق دارند (حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۳۸۳). در این میان برخی تصریح کرده‌اند که در صورتی که قدرت ادای حروفی که با لب و حلق ادا می‌شوند، باقی باشد، به نسبت تعداد حروف قابل ادا به کل حروف از دیه کامل کم می‌شود (علامه حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۴۳)؛ زیرا دیه نطق، توزیع بر حروف می‌شود (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص ۳۶۰؛ اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۴، ص ۴۴۱) و دیه کامل در ازبین رفتن نطق به‌طور کلی، ثابت است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۳، ص ۲۲۱؛ حکیم، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۳۲۰) و نه فقط حروفی که قابل ادا با زبان هستند، بلکه حروف قابل ادا با لب‌ها و حلق نیز داخل در حروف‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۳ق (الف)، ج ۳، ص ۶۸۹).

مستند این دیدگاه روایاتی است که در این زمینه وارد شده است، از جمله:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: فَضِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي رَجُلٍ



فقه



ضَرَبَ رَجُلًا بِعَصَا - فَذَهَبَ سَمْعُهُ وَ بَصَرُهُ وَ لِسَانُهُ وَ عَقْلُهُ وَ فَرَّجَهُ وَ انْقَطَعَ جَمَاعُهُ وَ هُوَ حَى بِسِتِّ دِيَاتٍ^۱ (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۹، ص ۳۶۵؛ کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۳۲۵).

و همچنین روایت «عَلَى بَنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُرَاتٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام - عَنْ رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا عَلَى هَامَتِهِ فَادَّعَى الْمَضْرُوبُ أَنَّهُ لَا يَبْصُرُ شَيْئًا وَ لَا يَسْمُ الرَّائِحَةَ وَ أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ لِسَانُهُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِنْ صَدَقَ فَلَهُ ثَلَاثُ دِيَاتٍ النَّفْسِ... الخ»^۲ (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۳۲۳؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، صص ۱۹-۲۰) و همچنین روایاتی که در ادامه در مستندات قول مشهور خواهد آمد.

پس مسلم این است که در ازبین رفتن گویایی و تکلم به طور کامل یعنی عدم قدرت بر ادای کلّ حروف زبان مجنی علیه (و نه فقط حروف قابل ادا با زبان)، دیه کامل ثابت است (اردیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۴، ص ۴۴۰).

۳. دیدگاه فقها در مورد مقارنت زوال نطق و قطع زبان در اثر جنایت واحد

زوال تکلم و قطع زبان در برخی موارد با هم اتفاق می افتد، در خصوص ملاک تعیین دیه، ادله ای از سوی فقیهان ارائه شده و کیفیت استدلال فقیهان بر این ادله موجب تفاوت آرا شده است که در ادامه مستندات و اقوال بررسی خواهند شد.

۳-۱. نقل و ارزیابی دلایل و مستندات

فقها در مورد مجازات جنایتی که موجب زوال نطق و قطع زبان بشود به دلایلی از جمله روایات استناد کرده اند که به بررسی برخی از آنها می پردازیم.

۱. «امیرالمؤمنین عليه السلام در خصوص مردی که به مرد دیگر با عصا ضربه زد و شنوایی و بینایی و زبان و عقل و فرج و قدرت مقاربت وی از بین رفت، در حالی که مرد زنده بود، به شش دیه حکم داد».

۲. «در خصوص مردی که با عصا بر سر دیگری ضربه زد و مضروب مدعی شد که چیزی نمی بیند و بویی استشمام نمی کند و اینکه زبانش از دست رفته است، از امیرالمؤمنین عليه السلام سؤال شد و ایشان در پاسخ فرمودند: در صورتی که وی صادق باشد، سه دیه کامل برای وی ثابت می شود».

۳-۱-۱. روایات

«مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى وَ الصَّفَّارُ جَمِيعاً عَنِ الْعُبَيْدِيِّ عَنِ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ ضَرَبَ عَلَامَةً ضَرْبَهُ فَقَطَعَ بَعْضَ لِسَانِهِ فَأَفْصَحَ بَعْضُ وَ لَمْ يَفْصَحْ بَعْضٌ قَالَ يَقْرَأُ الْمُعْجَمَ فَمَا أَفْصَحَ بِهِ طَرِحَ مِنَ الدِّيَةِ وَ مَا لَمْ يَفْصَحْ بِهِ أُلْزِمَ الدِّيَةَ قَالَ قُلْتُ كَيْفَ هُوَ قَالَ عَلَى حِسَابِ الْجُمْلِ أَلْفٌ دِيْتُهُ وَاحِدٌ وَ الْبَاءُ دِيْتُهَا اثْنَانِ وَ الْحِيمُ ثَلَاثَةٌ وَ الدَّالُّ أَرْبَعَةٌ وَ الْهَاءُ خَمْسَةٌ وَ الْوَاوُ سِتَّةٌ وَ الرَّاي سَبْعَةٌ وَ الْحَاءُ ثَمَانِيَةٌ وَ الطَّاءُ تِسْعَةٌ وَ الْيَاءُ عَشْرَةٌ وَ الْكَافُ عِشْرُونَ وَ اللَّامُ ثَلَاثُونَ وَ الْمِيمُ أَرْبَعُونَ وَ النَّونُ خَمْسُونَ وَ السِّينُ سِتُونَ وَ الْعَيْنُ سَبْعُونَ وَ الْفَاءُ ثَمَانُونَ وَ الصَّادُ تِسْعُونَ وَ الْقَافُ مِائَةٌ وَ الرَّاءُ مِائَتَانِ وَ الشِّينُ ثَلَاثُمِائَةٌ وَ التَّاءُ أَرْبَعُمِائَةٌ وَ كُلُّ حَرْفٍ يَزِيدُ بَعْدَ هَذَا مِنْ أَلْفٍ بِ ت ث زِدَتْ لَهُ مِائَةٌ دِرْهَمٌ» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، صص ۲۶۳-۲۶۴؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۹، ص ۳۶۰).

از جهت سندی در مورد روایت باید گفت ضعف سندی دارد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۴۱۶)، به این نحو که عثمان بن عیسی در سند آن وجود دارد و طبق آنچه در احوالات وی در منابع نقل شده، قول به وثاقت وی و عمل طبق روایات ایشان بسیار ضعیف است. همچنین نقل شده است او تا آخر عمرش واقفی بوده است (مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۹۶). اما از جهت مضمونی در خصوص روایت مناقشه شده که قطع بعضی از زبان که در روایت آمده، منظور قطع بعضی از منفعت یعنی تکلم است یا به عبارتی دیگر، منظور اتلاف بعضی از تکلم است نه قطع بعضی از عضو (تبریزی، ۱۴۲۸ق، ص ۱۵۹) و عادتاً از ضربه

۱. «سماعه از امام صادق عليه السلام نقل می کند به ایشان عرض کردم، مردی ضربه ای به غلامش زد و بر اثر آن بعضی لسان قطع شد و بعضی حروف را نمی تواند ادا کند و برای برخی دیگر قادر بر تکلم است، ایشان فرمودند آن مقدار از حروف را که می تواند ادا کند، دیه ندارد و آن مقداری که نمی تواند ادا کند، دیه اش را می پردازد. راوی می گوید کیفیت پرداخت دیه چگونه است؟ امام فرمود با محاسبه جمله (ابجد...) دیه تعیین می شود و توضیح می دهد اگر قادر به تلفظ «الف» نبود دیه اش یک درهم است و دیه «ب» دو درهم و دیه «ج» سه درهم و دیه «د» چهار درهم و دیه «ها» پنج درهم و دیه «و» شش درهم و دیه «ز» هفت درهم و دیه «ح» هشت درهم و دیه «ط» نه درهم و دیه «ی» ده درهم و دیه «ک» بیست درهم و دیه «ل» سی درهم و دیه «م» چهل درهم و دیه «ن» پنجاه درهم و دیه «س» شصت درهم و دیه «ع» هفتاد درهم و دیه «ص» نود درهم و دیه «ق» صد درهم و دیه «ر» دویست درهم و دیه «ش» سیصد درهم و دیه «ت» چهارصد درهم و در ادامه نیز به هر حرف صد درهم اضافه می شود.



فقه



غلام، چنین چیزی (یعنی قطع زبان) حاصل نمی‌شود و این روایات مثل دیگر روایات دلالت بر ناتوانی از تکلم دارد (مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۹۶)؛ چون در بسیاری از موارد بر منفعت زبان یعنی نطق و تکلم، عنوان زبان، مجازاً اطلاق می‌شود و قرینه هم بر آن اقامه شده است و قرینه عبارت است از اینکه در روایت «قطع» به «طرف» عطف شده و «طرف» در اصل، ضربه بر چشم است و به معنای ضربه بر سر نقل شده است. ظاهر این است که ضربه بر سر موجب قطع زبان حقیقی (جسم زبان) نمی‌شود، بلکه موجب از بین رفتن زبان مجازی (گویایی) می‌شود و بنابراین روایت مانند دیگر اخبار مستفیض که در ادامه خواهد آمد، اختصاص به جنایت بر منفعت دارد نه جنایت بر جسم زبان^۱ (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، ص ۴۵۱).

اما اشکال بر این مناقشه وارد است و آن هم اینکه همان‌گونه که واژه «قطع» نیز می‌رساند، پرواضح است که ضربه به سر در مواردی می‌تواند موجب قطع قسمتی از زبان به وسیله دندان‌ها یا دندان‌های آسیاب شود و داعی بر انصراف لفظ از معنای حقیقی به معنای مجازی وجود ندارد (حسینی عاملی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۴۰۱؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۳، ص ۲۱۳) و اینکه پرواضح است که ظاهر از روایت، جدا کردن قسمتی از خود عضو است؛ از آنجایی که از بین رفتن بعضی از تکلم را متفرع بر قطع قسمتی از زبان دانسته است و تحدید دیه از بین رفتن قسمتی از عضو به از بین رفتن بعضی از تکلم، مقتضای این است که در قطع کردن قسمتی از عضو، دیه واحدی وجود دارد که بر اساس مقداری از تکلم که از بین رفته تعیین می‌شود (تبریزی، ۱۴۲۸ق، ص ۱۵۹).

ایراد دیگری که بر روایت وارد است اینکه بنابر روایت بالا اگر ملاک در اعداد تعیین‌کننده دیه، در هم باشد، در مجموع حروف، میزان دیه از دیه کامل کمتر خواهد بود و اگر ملاک تعیین، دینار باشد، در صورت عدم ادای تمامی حروف، میزان دیه از

۱. بر اساس این نظر، روایات وارده در مقام تعیین دیه، در صورتی مفید خواهد بود که فقط تکلم از بین رفته باشد و جنایتی بر زبان وارد نشده باشد، اما شایان ذکر است نگارندگان، در پی ارزیابی ادله‌ای است که فقها از آنها در مسئله هم‌زمانی نقصان تکلم و قطع زبان به آن استناد کرده‌اند و الا خود مؤلف در نظریه منتخب، به این روایات استنادی ندارد.

دیه کامل تجاوز خواهد کرد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۴۱۶؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۹، ص ۱۸۸؛ تبریزی، ۱۴۲۸ق، ص ۱۵۹؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۳، ص ۲۱۱)؛ درحالی که بالأخره تعیین دیه بر اساس درهم یا دینار نباید از مقدار دیه کامل، کمتر یا بیشتر باشد؛ زیرا مسلّم است که در زوال تکلم به نحو کامل، دیه کامل ثابت است. همچنین اینکه بسیار بعید است کلام امام این گونه باشد که میان حروف فرق بگذارد؛ درحالی که در روایت تفاوت قائل شده است (مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۹۶).

البته همان گونه که گفته شده ممکن است تفضیلی که در روایت میان حروف گذاشته شده، از کلام راویان باشد^۱ (موسوی خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۴۲، ص ۳۵۹)، به این نحو که وقتی شنیدند که معصوم علیه السلام می فرماید «... یفرق ذلک علی حساب الجُمَّل^۲»، این گمان را کرده اند که منظور محاسبه بر اساس ارقام معادل هر حرف ابجد باشد؛ درحالی که منظور این بوده که دیه تقسیم بر تعداد حروف می شود و تمامی حروف در این خصوص مساوی اند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۲۶۴؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۳، ص ۲۱۱) و مستند اتقانی که این سخن از آن برخوردار است، روایت سکونی و دیگر روایاتی است که در ذیل می آید و همچنین اینکه هیچ فقیهی این برداشت را از روایت نکرده است.

قابلیت استناد به روایت بالا بنا بر ضعف سندی و اشکالات مضمونی وارد بر روایت تبیین گردید و نتیجه گیری می شود که قدر متیقن از اشکالات بالا این است که اولاً روایت از ضعف سندی برخوردار است؛ ثانیاً مضمون روایت بنا بر هر دو ملاک محاسبه، یعنی درهم و دینار، از دیه کامل، کمتر یا بیشتر می شود که این، مخالف با ادله ای است که دلالت بر ثبوت دیه کامل در کل نطق و تکلم دارد؛ ثالثاً اینکه آنچه در روایت آمده با دیگر روایات صحیحی که در این زمینه وارد است و مبنای تعیین دیه را حروف معجم می داند در تعارض است و جالب اینکه همه فقها بنا را بر حروف معجم دانسته (و نه حروف ابجد) و مضمون روایت را به عنوان تفسیر راوی بر شمرده اند و هیچ یک از فقیهان

۱. اما باید گفته شود که این ادعا که تفسیر موجود در روایت کلام راوی باشد، خلاف ظاهر روایت است (مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۹۶).

۲. الجُمَّل همان حروف ابجد است. علی حساب الجمل منظور معادل ارقام حسابی هر حرف است.





به این فراز از روایت عمل نکرده‌اند.

روایاتی که با مضمون مشابه وارد شده‌اند. برای جلوگیری از طولانی شدن متن، نمونه‌ای از این روایات آورده می‌شود و بقیه در پاورقی^۱ می‌آیند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَجْزُوبٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَجْزُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: فِي رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا فِي رَأْسِهِ فَتَقَلَّ لِسَانُهُ أَنَّهُ يَعْزُضُ عَلَيْهِ حُرُوفَ الْمُعْجَمِ كُلِّهَا ثُمَّ يُعْطَى الدِّيَةَ بِحِصَّةِ مَا لَمْ يَفْصِحْهُ مِنْهَا»^۲ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۲۱).

به لحاظ سندی اگر اشکالی هم در این روایات وجود داشته باشد، مانند اینکه در روایت پنجم پاورقی صفحه قبل، در طریق شیخ طوسی به نوفلی، ادعا شده که ضعف

۱. الف) الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا ضَرَبَ الرَّجُلُ عَلَى رَأْسِهِ فَتَقَلَّ لِسَانُهُ غَرَضٌ عَلَيْهِ حُرُوفَ الْمُعْجَمِ فَمَا لَمْ يَفْصِحْ مِنَ الْكَلَامِ كَانَتْ الدِّيَةُ بِقِصَاصٍ مِنْ ذَلِكَ (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۲۹۲).

ب) الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: فَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي رَجُلٍ ضَرَبَ غُلَامًا عَلَى رَأْسِهِ فَذَهَبَ بَعْضُ لِسَانِهِ وَ أَفْصَحَ بَعْضَ الْكَلَامِ وَ لَمْ يَفْصِحْ بِبَعْضٍ فَأَقْرَأَهُ الْمُعْجَمَ فَكَسَمَ الدِّيَةَ عَلَيْهِ فَمَا أَفْصَحَ بِهِ طَرَحَهُ وَ مَا لَمْ يَفْصِحْ بِهِ أَلْزَمَهُ إِيَّاهُ (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۲۹۲).

ج) الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: فَإِذَا ضَرَبَ الرَّجُلُ عَلَى رَأْسِهِ فَتَقَلَّ لِسَانُهُ عُرِضَتْ عَلَيْهِ حُرُوفَ الْمُعْجَمِ فَمَا لَمْ يَفْصِحْ بِهَا مِنْهَا يُؤَدَّى مِنْهُ بِقَدْرِ ذَلِكَ مِنَ الْمُعْجَمِ بِقَامِ أَصْلِ الدِّيَةِ عَلَى الْمُعْجَمِ كُلِّهِ ثُمَّ يُعْطَى بِحِسَابِ مَا لَمْ يَفْصِحْ بِهَا مِنْهَا وَ هِيَ تِسْعَةٌ وَ عِشْرُونَ حَرْفًا (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۲۹۳).

د) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْزُوبٍ عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا فِي رَأْسِهِ فَتَقَلَّ لِسَانُهُ أَنَّهُ يَعْزُضُ عَلَيْهِ حُرُوفَ الْمُعْجَمِ كُلِّهَا ثُمَّ يُعْطَى دِيَّتَهُ بِحِصَّةِ مَا لَمْ يَفْصِحْ بِهَا مِنْهَا (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۲۹۳).

ه) التَّوْفَلِيُّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: أَتَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِرَجُلٍ ضَرَبَ فَذَهَبَ بَعْضُ كَلَامِهِ وَ بَقِيَ بَعْضُ كَلَامِهِ فَجَعَلَ دِيَّتَهُ عَلَى حُرُوفِ الْمُعْجَمِ ثُمَّ قَالَ تَكَلَّمْ بِالْمُعْجَمِ فَمَا نَقَصَ مِنْ كَلَامِهِ فَبِحِسَابِ ذَلِكَ وَ الْمُعْجَمُ ثَمَانٌ وَ عِشْرُونَ حَرْفًا فَجَعَلَ ثَمَانِيَةً وَ عِشْرِينَ حَرْفًا فَمَا نَقَصَ مِنْ ذَلِكَ فَبِحِسَابِ ذَلِكَ (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۲۹۳).

و) وَ زَوَى التُّرَيْطِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا بِعَصَا عَلَى رَأْسِهِ فَتَقَلَّ لِسَانُهُ قَالَ يَعْزُضُ عَلَيْهِ حُرُوفَ الْمُعْجَمِ فَمَا أَفْصَحَ مِنْهَا فَلَا شَيْءَ فِيهِ وَ مَا لَمْ يَفْصِحْ بِهِ كَانَ عَلَيْهِ الدِّيَةُ وَ هِيَ ثَمَانِيَةٌ وَ عِشْرُونَ حَرْفًا (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۱۲).

۲. «سلیمان بن خالد از امام صادق عليه السلام نقل می‌کند ایشان در خصوص مردی که بر سر دیگری ضربه می‌زند و زبانش سنگین می‌شود، فرمودند حروف معجم بر وی عرضه می‌شود و هر مقدار از آن را که نتواند تلفظ کند، به همان مقدار از دیه ثابت می‌شود».

سندی وجود دارد. با توجه به اینکه مشهور، مطابق این روایات فتوا داده‌اند، این عمل مشهور جبران کننده ضعف سند است (حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۶، ص ۲۶۱). جدا از آن، سند کلینی صحیح است (اصفهانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۰، ص ۳۳۵).

اما از جهت دلالتی باید گفت برخی از فقیهان بر این باورند که اطلاق این روایات هم شامل حالتی است که قسمتی از زبان قطع گردد و هم شامل موردی است که جنایت موجب ناتوانی در ادای تمام حروف یا برخی از آن گردد (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۹، ص ۱۸۹). در پاسخ گفته شده است ادله گفته شده که ملاک را برای تعیین دیه، منفعت قرار داده است، برای جایی است که فقط منفعت زایل شده باشد و جرم زبان از بین نرفته باشد (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، ص ۴۴۹)؛ زیرا اولاً دلیل بر شمول روایات بر موردی که زایل شدن منفعت همراه قطع بعضی از زبان باشد و ملاک، میزان تکلم زائل شده باشد، وجود ندارد (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۴، ص ۳۷۷) و ثانیاً مواردی پیش می‌آید که قسمتی از زبان قطع می‌شود و در ادای حروف مشکلی پیش نمی‌آید. در این حالت مناسب این است که ملاک، مقدار مقطوع از زبان باشد؛ زیرا در غیر این صورت، به ادله دال بر ثبوت دیه کامل در قطع زبان عمل نمی‌شود و همین امر موجب نقض حق مجنی علیه می‌شود.

۳-۱-۲. اجماع

اجماع اقامه شده است بر اینکه ملاک در تعیین مقدار دیه جنایت، بر اساس منافع غالب است و منفعت غالب زبان تکلم است؛ زیرا بیشتر مردم به تکلم زبان نیازمندند (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۹، ص ۱۸۸).

به لحاظ کبروی با توجه به اینکه مستند آرای فقیهان روایات است، مدرکی بودن اجماع گفته شده یقینی است؛ زیرا اجماع در صورتی که مستند اجماع کنندگان به طور صریح دلیل دیگری در مقام باشد، مدرکی است (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵ق، ص ۹۰؛ منصوری، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۳۵۶)؛ اما به لحاظ صغروی باید گفت اجماع در مسئله ثابت نیست و نظرات مقابلی وجود دارد.





۴. آرای فقیهان درباره دیه در مسئله هم‌زمانی جنایت موجب نقصان تکلم و قطع بخشی از زبان

در مسئله مجموعاً چهار نظر و احتمال وجود دارد.

۱. مشهور قائل بر این هستند که در صورتی که فردی قسمتی از زبان دیگری را قطع کند و موجب از بین رفتن تکلم و ادای برخی از حروف گردد، تعیین دیه بر اساس تعداد حروف غیر قابل ادا خواهد بود، به این نحو که مجموع دیه بر میزان حروف تقسیم می‌شود و به اعتبار حروفی که قدرت ادای آن را ندارد از دیه تعیین می‌گردد (حسینی عاملی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۴۰۰؛ حلی سیوری، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۴۹۴؛ خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۲۲۷؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۹، ص ۱۸۸؛ محقق حلی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۳۰۸؛ شبیری زنجانی، ۱۴۲۸ق، ص ۶۷۵). در این میان برخی تصریح کرده‌اند حکم مذکور برای جایی است که از بین رفتن نطق و جرم زبان مقارن هم باشند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۳، ص ۲۱۳؛ وحید خراسانی، ۱۴۲۸ق، ج ۳، ص ۵۶۴) و مقدار مقطوع زبان و طول و عرض آن مدخلیتی در تعیین دیه ندارد، بلکه ملاک همان مقدار نقصان از تکلم و نطق است (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸ق، ص ۱۴۸). بنابر این نظر در صورتی که نصف زبان قطع گردد و یک چهارم حروف را نتواند ادا کند، یک چهارم دیه کامل ثابت می‌شود (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۷۵؛ فیاض کابلی، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۱۰).

اشکال‌هایی که بر این نظر وارد است، این است که مستند قول مشهور اجماع و روایات است. حال استناد به اجماع روشن گردید و اما در خصوص استناد به روایات علاوه بر آنچه که گفته شد باید متذکر شد شمول روایات به جایی که با قطع زبان، تکلم نیز زائل شود با مانعی اساسی روبه‌رو است و آن هم اینکه با توجه به آنچه در بحث روایات گفته شد، اول اینکه روایت اول هم از ضعف سندی و هم از ضعف دلالتی برخوردار بود و گفته شد که گرچه فقیهان در مباحث مبنایی‌شان متذکر آن روایت شده‌اند، هیچ‌کدام مطابق با آن فتوا نداده‌اند. اشکال دوم اینکه در مورد به دسته دوم روایات باید گفت اولاً در روایات سخنی از قطع زبان به میان نیامده است و ثانیاً امکان اطلاق‌گیری از روایت وجود ندارد؛ زیرا به‌طور صریح ضربه به سر را مقید به جنایت بر تکلم کرده است. اگر هم اطلاق‌گیری ممکن باشد و شامل مورد مقارنت زوال تکلم و

قطع زبان باشد، در این صورت حکمش ناقص حکم ادله دال بر ثبوت دیه کامل در قطع زبان است. اشکال دیگر اینکه جنایت در فرضی که قطع زبان همراه با زایل شدن تکلم باشد، قاعدتاً نسبت به موردی که فقط زبان قطع می‌شود، شدیدتر است؛ درحالی که دیه این مورد کم می‌شود؛ زیرا قائلان به این نظر همگی فتوا داده‌اند در صورتی که با قطع نصف زبان، یک چهارم تکلم از بین رود، بنابر قول مشهور یک چهارم دیه ثابت می‌شود؛ درحالی که در اولی نصف دیه کامل ثابت می‌شود؛ پس قول مشهور با قاعده کلی دیه اعضای تکی، در مواردی نقض می‌شود.

۲. دومین احتمال این است که تعیین دیه بر اساس مقداری از جرم زبان باشد که بر اثر جنایت از بین رفته است و بالتبع مجنی علیه بخشی از تکلم خود را نیز از دست داده باشد و نصوص متعرض حکم تعیین دیه بر اساس تکلم اشاره‌ای به قطع قسمتی از زبان ندارند و اختصاص به جایی دارند که فقط منفعت زبان یعنی تکلم از بین رفته باشد (حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۶، ص ۲۶۰)؛ زیرا در صورت از بین رفتن جرم زبان و تکلم، برای زبان به لحاظ مساحت مقطوع و اندازه گیری وجود دارد (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۴، ص ۳۷۷).

در ارزیابی این احتمال باید گفت بر فرض پذیرش اینکه نصوص متعرض حکم، مختص جایی است که فقط منفعت زبان یعنی تکلم از بین رفته باشد، حال چه دلیلی وجود دارد بر اینکه مبنای محاسبه دیه، مقدار مقطوع باشد؟ بله اگر مبنا را روایت دال بر ثبوت دیه کامل در زبان بدانند، سخن صحیحی است؛ ولی باز هم ادله آن را نمی‌توان به حالتی که قطع زبان همزمان با زوال تکلم باشد، تعمیم داد؛ زیرا چه بسا با قطع نصف زبان، سه چهارم تکلم از بین برود و در این حالت هم با عمل به ادله قطع زبان، ادله دال بر ثبوت دیه کامل در تکلم، کنار گذاشته می‌شود.

۳. سومین نظر همان گونه که صاحب ریاض به آن معتقد است، عبارت است از اینکه مجموع دو دیه تکلم و زبان ثابت می‌شود تا اینکه بین دو دلیل جمع شود (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، ص ۴۵۲). برخی نیز احتیاط را در این می‌دانند که میان دیه قطع و دیه زوال تکلم جمع شود (منتظری، ۱۴۱۳ق، ص ۵۶۵؛ فیاض کابلی، بی تا، ج ۳، ص ۴۱۰).

در ارزیابی نظر سوم باید گفت علاوه بر اینکه این نظر بدون مبنا است، در جنایات





طولی بر اعضایی که منافی قائم به آن اعضا است، فتوا به ثبوت دو دیه داده نشده است؛ مانند بینایی که قائم به چشم است و عقل که قائم به وجود عضو است. حال بر چه مبنایی در این مسئله حکم به ثبوت دو دیه داده شود؟ بعداً خود مرحوم صاحب ریاض اشاره می‌کنند که در اینکه دو دیه تداخل می‌کنند، فقها اتفاق دارند (حائری طباطبایی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۴۸۸)؛ اما در مورد استناد به احتیاط باید گفت چنین احتیاطی که موجب حفظ حق مجنی علیه و حتی بیشتر از حق آن می‌شود، و خسارات بدنی وی جبران می‌شود حَسَن است؛ اما از آنجایی که عمل به احتیاط موجب ضرر بی دلیل بر جانی می‌شود، نکوهیده است. اگر هم احتیاط جاری باشد اقتضایش این است که بیشترین دیه از زبان و تکلم ثابت باشد و بدین گونه به ادله دیه زبان و منفعت عمل شود (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۴، ص ۳۷۷). باید دقت داشت با اینکه احتیاط در شرع نیکو است، اما رعایت احتیاط توسط قاضی در حکم میان حقوق الناس، در جایی که مقام قضاوت میان دو نفر است، مقتضی تضييع نشدن حق از دو طرف است؛ پس نباید احتیاط به گونه‌ای باشد که حق مجنی علیه را حفظ کند و در مقابل سبب تضييع حق جانی شود.

۴. برخی قائل بر این هستند که مقدار اکثر از دو دیه تکلم و جرم زبان ثابت می‌شود به نحوی که اگر نصف زبان قطع شود و یک چهارم تکلم از بین رود، نصف دیه کامل ثابت می‌شود (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۱، ص ۳۵۱؛ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۱۳۴؛ علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۵۷۴)، به این کیفیت که در صورتی که مقدار اکثر نصف تکلم باشد، به این دلیل است که جنایت بر زبان به حسب حروف زبان تعیین می‌گردد و هر مقدار از آن که ناقص باشد (یعنی میزان حروف از میزان مقطوع تجاوز کند) به همان مقدار از دیه اخذ می‌شود و در صورتی که مقدار مقطوع بیشتر از میزان تکلم زائل شده باشد، زبان گویا است که دیه کامل در کل آن ثابت است و در بعضی از آن به نسبت از دیه ثابت می‌شود (عمیدی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۷۸۰).

در مقام تقریب استدلال گفته شده است که وجه دو دیه به این نحو است که اولاً زبان، گویا است و اینکه از جمله اعضای تکی در بدن است و در آن دیه کامل ثابت است و در بعضی از آن به نسبت دیه ثابت است؛ ثانیاً اینکه در تکلم، دیه کامل ثابت

است که دیه تقسیم بر تعداد حروف می شود و بین این دو دیه جمع نمی شود و مقدار اکثر ثابت می شود (حلی، ۱۳۸۷، ج ۴، صص ۶۹۱-۶۹۲؛ علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۵۷۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۴۱۷).

اگر مقدار هر دو یکی باشد به این نحو که نصف زبان قطع شود و نصف حروف را نتواند ادا کند، در این صورت دو دیه تداخل می کنند و هر دو دلیل مشترک هستند؛ همان گونه که در ازبین رفتن تمام زبان و عدم قدرت بر ادای آن فقط یک دیه کامل ثابت می شود؛ اما در صورتی که مثلاً نصف زبان قطع شود و یک چهارم حروف را نتواند ادا کند، در این صورت، دو دلیل در مقدار یک چهارم تداخل می کنند و یک چهارم ثابت می شود و اما در یک چهارم دیگر که مشترک نیستند نیز همان ثابت می شود؛ پس جانی باید نصف دیه مجموع را پرداخت کند (مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۹۷). پس مقداری که تداخل می کنند با شبهه اجماع از بین می رود و اینجا قیاس اولویت هم مستفاد است، بدین نحو که در قطع کل زبان و زوال تکلم، تداخل دو دیه ثابت است؛ پس به طریق اولی در ازبین رفتن بعضی از زبان جاری می شود و مازاد از مقداری که تداخل می کند، تحت دلیل خود قرار می گیرد (حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، صص ۴۵۲-۴۵۳؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۶، ص ۲۶۱).

همچنین به این نحو استدلال شده که اگر یک چهارم زبان قطع شود و نصف تکلم از بین رود به اعتبار زبان نصف دیه ثابت می شود با این توضیح که یک چهارم زبان قطع شده است و بعد از قطع هم، یک چهارم زبان هم بی حس یا فلج شده است؛ برای اینکه با حروف سنجیده شد و پی به بی حس بودن آن برده شد و دانسته شد که یک چهارم قطع شده و یک چهارم فلج شده است؛ پس حکم به نصف دیه کامل داده شد (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۱، ص ۳۵۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق (ب)، ج ۹، ص ۳۸۲).

نظر منتخب

از میان نظر گفته شده آنچه موافق با نتایج حاصله از ارزیابی ادله است. نظر اخیر است؛ اما جهت تدقیق لازم است که مطالبی اشاره شود.



فقه



شایان ذکر است در ادله‌ای که دلالت بر ثبوت دیه کامل در زبان دارای منفعت تکلم دارد (به نحوی که زوال منفعت با قطع عضو امری قطعی است)، شارع با علم به چنین مطلبی حکم به دیه واحد کرده است؛ پس دیه عضو و دیه منفعت قائم به عضو در جنایت واحد، تداخل می‌کند. بنا بر همین مطلب، منفعت را ملاک در تعیین دیه قراردادن موجب صدور امر لغو است و انتساب چنین امری به شارع دور از شأن و باطل است؛ پس اگر هم قرار بر ملاک بودن یکی از منفعت و زبان باشد، ملاک بودن مقدار مقطوع زبان قریب‌تر به ذهن است؛ زیرا در صورت ملاک بودن منفعت، با قطع کل زبان (گرچه بر اثر جنایات متعدد)، باز هم دیه کامل ثابت نخواهد شد؛ زیرا در ادای تعدادی از حروف نیازی به زبان نیست و اصطلاحاً حروف حلقوی و شفوی نامیده می‌شوند. ولی ملاک را مقدار مقطوع قراردادن هم در مواردی با مانع مطروح شدن دلیل ثبوت دیه کامل در تکلم و گویایی خواهد شد.

علاوه بر دلیل دال بر ثبوت دیه کامل در قطع زبان، اجماع وجود دارد که دو دیه تداخل می‌کنند؛ اما در اینکه زائد از چه بابی ثابت می‌شود، باید گفت اولاً در جنایات، اصل جبران کامل جنایت اقتضا دارد که دیه زائد از هر یک از زبان و تکلم نسبت به دیگری، پرداخت شود؛ پس وقتی که مقدار اکثر، دیه زبان باشد، دلیل ثبوت دیه کامل در زبان حاکم است و اگر مقدار اکثر دیه منفعت باشد، دلیل قائم بر ثبوت دیه کامل در تکلم، حاکم خواهد بود.

۵. ناهمخوانی مواد ۶۱۱ و ۶۱۳ با ملاک م. ۵۴۵ و ۵۴۶ ق. م. ۱

دقت در سخن قانونگذار در مواد ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۶۱۱ و ۶۱۳ قانون مجازات اسلامی خواننده را به این مطلب رهنمون می‌شود که مقنن از رویه واحدی در مسئله تبعیت نکرده است و آنچه را که در مواد ۶۱۱ و ۶۱۳ همان قانون آورده با ملاک دو ماده ۵۴۵ و ۵۴۶ در تعارض است. مطابق با ملاک ماده ۵۴۵ از آنجایی که ادای بسیاری از حروف قائم به زبان است در جنایت بر زبان که جنایت بر تکلم نیز در طول آن واقع می‌شود باید دیه هر کدام از قطع زبان و زوال تکلم که بیشتر باشد، ثابت شود. همچنین مطابق با

ملاک ماده ۵۴۶ و الغای خصوصیت از آن،^۱ اگر با قطع زبان، گویایی نیز زایل گردد، بنا بر تصریح مقنن دیه قطع در دیه زوال گویایی تداخل می کند و دیه ای که بیشتر است، ثابت می شود.

پس نوعی تعارض در مواد قانون مجازات اسلامی در مسئله وجود دارد و باید گفته شود که قطع زبان و زوال تکلم خصوصیت خاصی ندارد تا گفته شود که این تعارض از باب عام و خاص است که باید عام را در این مسئله بر خاص حمل کرد، بلکه روایات همان گونه که اشاره شد در مقام بیان دیه زوال تکلم اند و در مقام تحدید حق مجنی علیه در دیه منفعت زبان نیستند؛ چرا که این امر در مواردی موجب تضييع حق مجنی علیه می شود.

ممکن است این اشکال شود که ماده ۶۱۳ در مقام تعیین تکلیف در موردی است که تعدد جانی وجود داشته و حکم مواد ۵۴۵ و ۵۴۶ در حالتی که جانی واحد است، جاری می شود.

در پاسخ باید گفته شود که بر فرض که م. ۶۱۳ برای جایی است که جانی متعدد باشد، اما کلام ایشان در م. ۶۱۱ حکایت از این دارد که تفاوتی در بحث میان جانی واحد و متعدد نگذاشته است؛ بنابراین بر فرض شمول م. ۶۱۳ برای موارد تعدد جانی، طبق م. ۶۱۱، در صورت واحد بودن جانی نیز ملاک برای تعیین دیه را حروف غیر قابل ادا می داند؛ پس قانونگذار تفاوتی میان این دو مورد نمی گذارد.

بعد از روشن شدن تعارض این دو دسته از مواد، لازم است توضیح داده شود که نتایج حاصل در این پژوهش ضعف تعیین دیه بر اساس منفعت را روشن ساخت و مبنای اتخاذی نگارندگان در مسئله مورد پژوهش، تفاوت میان جانی واحد و متعدد را نمی پذیرد؛ زیرا در صورت تعدد نیز اگر در اثر دو جنایت کل زبان قطع شود، باید مجموع میزان دیه پرداختی به مجنی علیه به اندازه دیه کامل باشد؛ زیرا در قطع زبان دیه

۱. زیرا در خود ماده نیز شکستن سر و زوال عقل به عنوان نمونه اشاره شده و خصوصیتی ندارد و می شود همین ملاک را در دیگر جنایات تبعی منافع تسری داد.





کامل ثابت است؛ درحالی که قطعاً مجموع دیه پرداختی از دیه کامل کمتر خواهد بود.^۱ همان گونه که رویکرد قانونگذار نیز در هر دو فرض یکی است.

۶. ملاک در دیه زبان، زبان تکلم مجنی علیه

یکی از نکاتی که لازم است به آن اشاره شود اینکه با این است که روایات در تعیین دیه به حروف معجم عربی اشاره داشته‌اند، منافاتی با این ندارد که این حروفی که ملاک در تعیین دیه منفعت تکلم‌اند، به اعتبار زبان مجنی علیه، متفاوت باشد، به نحوی که دیه فرد فارسی زبان بر اساس حروف فارسی و عرب زبان بر اساس حروف عربی باشد و به همین منوال در دیگر زبان‌ها هم رعایت شود و در این میان برخی از فقیهان به طور صریح به این مطلب اشاره کرده‌اند (مشکینی، بی تا، ص ۲۵۱؛ تبریزی، ۱۴۲۸ق، ص ۱۶۱).

۷. ملاک در حروف، کل حروف زبان مجنی علیه

با توجه به اینکه روشن شد ملاک، تعداد حروف زبانی است که مجنی علیه با آن تکلم می‌کند باید به این امر نیز اشاره شود که ملاک در تعیین دیه در موارد جنایت تبعی بر منافع، فقط حروف قابل ادا با زبان نیست، بلکه حروفی که با لب‌ها و حلق ادا می‌شوند نیز داخل در تعداد حروف‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۳ق (ب)، ج ۹، ص ۳۸۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱۰، ص ۲۱۳؛ عاملی ترحینی، ۱۴۲۷ق، ج ۹، ص ۶۲۴؛ حلی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۶۹۱) و دلیل آن پرواضح است که عبارت است از اینکه همان گونه که در ابتدای مقاله آمد، از طرفی دیه کامل برای نطق به طور مطلق ثابت است و تمامی حروف هم داخل در این نطق‌اند. از طرف دیگر، روایات نیز مؤید و دلیل بر این امرند.

نتیجه گیری

با ارزیابی اقوال و مستندات، این نتایج جدید حاصل گردید که روایت اول، علاوه بر

۱. برای نمونه، در زبان فارسی که دارای ۳۲ حرف است، فقط ۲۵ حرف آن با زبان ادا می‌شود و ۴ تا از آن حروفی است که با لب ادا می‌شوند و ۳ مورد آن از حروف حلقو‌اند.

ضعف سندی، با قصور دلالی نیز همراه است و روایات دسته دوم، صرفاً برای موردی است که فقط تکلم و گویایی شخص مورد جنایت واقع شده باشد. همچنین قابلیت استناد به اجماع در مسئله روشن گردید که علاوه بر مدرکی بودن، به لحاظ صغروی نیز امری ثابت نیست. علاوه بر این نمایان شد که ادله دال بر ثبوت حکم دیه کامل در زبان صحیح، مانع از این می‌شود که ملاک در تعیین دیه در صورت هم‌زمانی نقصان تکلم و قطع زبان، تعداد حروف غیر قابل ادا و مجموع دیه باشد؛ زیرا در لسان ادله، روشن است که با قطع زبان قطعاً مقداری از تکلم از بین می‌رود و شارع هم به این علم داشته است و با این حال نه ملاک را منفعت قرار داده و نه مجموع و در نهایت حکم به دیه کامل داده است؛ اما دلیل عدم پذیرش میزان مقطوع به‌عنوان ملاک، این است که در این حالت نیز ادله دال بر ثبوت دیه کامل در زوال تکلم، در برخی موارد کنار گذاشته می‌شود؛ زیرا چه بسا با قطع یک چهارم زبان، نصف تکلم از میان رود؛ اما اینکه ملاک، میزان اکثر از دیه قطع زبان و زوال تکلم است به این جهت که با این حکم میان ادله جمع می‌شود و لذا نقض حقی که در مواردی بر اساس نظرات قبلی بر مجنی‌علیه یا جانی تحمیل می‌شد، در نظریه منتخب نمود ندارد.

همچنین روشن شد مبنای مورد پذیرش در این پژوهش با نظر مقنن در م. ۵۴۵ و ۵۴۶ ق.م.ا هماهنگ است؛ پس اصلاح مواد ۶۱۱ و ۶۱۳ و اتخاذ رویه واحد به قانونگذار محترم پیشنهاد می‌گردد.

همچنین نتیجه شد در دیه گویایی، کل حروف زبانی که مجنی‌علیه به آن تکلم دارد، محور محاسبه قرار خواهد گرفت، به این نحو که دیه کامل تقسیم بر تعداد این حروف خواهد بود و به میزان حروف غیر قابل ادا، از دیه کامل پرداخت می‌گردد.



فهرست منابع

۱. اصفهانی (مجلسی اول)، محمدتقی. (۱۴۰۶ق). روضة المتقين (چاپ دوم). قم: مؤسسه کوشانبور.
۲. اصفهانی (مجلسی دوم). محمدباقر. (۱۴۰۴ق). مرآة العقول (چاپ دوم). تهران: دارالکتب الإسلامية.
۳. اردبیلی، احمد. (۱۴۰۳ق). مجمع الفائدة و البرهان (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴. تبریزی، جواد. (۱۴۲۸ق). تنقیح مبانی الأحكام - کتاب الديات (چاپ اول). تهران: دارالصدیقة الشهيدة علیها السلام.
۵. حائری طباطبائی، سیدعلی. (۱۴۰۹ق). الشرح الصغير (چاپ اول). قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی علیه السلام.
۶. حائری طباطبائی، سیدعلی. (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل (چاپ اول). قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۷. حرّ عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة (چاپ اول). قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۸. حکیم، سیدمحمدسعید. (۱۴۱۵ق). منهاج الصالحین (چاپ اول). بیروت: دارالصفوة.
۹. حلّی، محمد بن منصور. (۱۴۱۰ق). السرائر (چاپ دوم). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۰. حلّی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷). ایضاح الفوائد (چاپ اول). قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۱۱. حلّی سیوری، مقداد. (۱۴۰۴ق). التنقیح الرائع (چاپ اول). قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی علیه السلام.
۱۲. حلبی، ابو الصلاح. (۱۴۰۳ق). الکافی فی الفقه (چاپ اول). اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه السلام.
۱۳. حسینی روحانی، سیدصادق. (۱۴۱۲ق). فقه الصادق (چاپ اول). قم: دارالکتاب - مدرسه امام صادق علیه السلام.
۱۴. حسینی عاملی، سیدجواد. (بی تا). مفتاح الکرامة، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۵. حکیم، سیدمحمد. (۱۴۱۵ق). منهاج الصالحین (چاپ اول). بیروت: دارالصفوة.
۱۶. خوانساری، سیداحمد. (۱۴۰۵ق). جامع المدارک (چاپ دوم). قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۱۷. سیزواری، سیدعبدالأعلى. (۱۴۱۳ق). مهذب الأحكام (چاپ چهارم). قم: مؤسسه المنار.
۱۸. شبیری زنجانی، سیدموسی. (۱۴۲۸ق). المسائل الشرعية (چاپ اول). قم: مؤسسه نشر الفقهة.



۱۹. شهيد اول، محمد بن مكى. (۱۴۱۰ق). اللمعة دمشقية (چاپ اول). بيروت: دارالتراث - الدار الإسلامية.
۲۰. شهيد ثانی، زين الدين بن على. (۱۴۱۰ق). الروضة البهية (المحشى - كلاتر (چاپ اول). قم: كتاب فروشى داورى.
۲۱. شهيد ثانی، زين الدين بن على. (۱۴۱۳ق). مسالك الأفهام (چاپ اول). قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.
۲۲. شيخ صدوق، محمد بن على. (۱۴۱۳ق). من لا يحضره الفقيه (چاپ دوم). قم: دفتر انتشارات اسلامى.
۲۳. طوسى، محمد بن حسن. (۱۳۸۷). المبسوط (چاپ سوم). تهران: المكتبة المرتضوية.
۲۴. طوسى، محمد بن حسن. (۱۳۹۰). الاستبصار (چاپ اول). تهران: دار الكتب الإسلامية.
۲۵. طوسى، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق). تهذيب الأحكام (چاپ چهارم). تهران: دار الكتب الإسلامية.
۲۶. عاملی ترحينى، سيدمحمدحسين. (۱۴۲۷ق). الزبدة الفقهية (چاپ چهارم). قم: دارالفقه للطباعة و النشر.
۲۷. علامه حلى، حسن بن يوسف. (۱۴۱۰ق). إرشاد الأذهان (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامى.
۲۸. علامه حلى، حسن بن يوسف. (۱۴۱۳ق) (الف). قواعد الأحكام (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامى.
۲۹. علامه حلى، حسن بن يوسف. (۱۴۱۳ق) (ب). مختلف الشيعة (چاپ دوم). قم: دفتر انتشارات اسلامى.
۳۰. علامه حلى، حسن بن يوسف. (۱۴۲۰ق). تحرير الأحكام (چاپ اول). قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.
۳۱. عميدى، سيدعميدالدين. (۱۴۱۶ق). كنز الفوائد (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامى.
۳۲. فاضل لنكرانى، محمد. (۱۴۱۸ق). تفصيل الشريعة - الدييات (چاپ اول). قم: مركز فقهى ائمه اطهار عليه السلام.
۳۳. فاضل لنكرانى، محمد. (۱۴۲۵ق). ثلاث رسائل (چاپ اول). قم: مركز فقهى ائمه اطهار عليه السلام.
۳۴. فاضل هندی، محمد. (۱۴۱۶ق). كشف اللثام (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامى.



۳۵. فیاض کابلی، محمد اسحاق. (بی تا). منهاج الصالحین. بی جا.
۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی (ط - الإسلامية) (چاپ چهارم). تهران: دار الکتب الإسلامية.
۳۷. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۲۹ق). الکافی (ط - دار الحدیث) (چاپ اول). قم: دار الحدیث للطباعة و النشر.
۳۸. محقق حلّی، جعفر بن حسن. (۱۴۱۸ق). المختصر النافع (چاپ ششم). قم: مؤسسة المطبوعات الدينية.
۳۹. مشکینی، میرزا علی. (بی تا). مصطلحات الفقه. بی جا.
۴۰. مدنی کاشانی، حاج آقا رضا. (۱۴۰۸ق). کتاب الديات (چاپ اول). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۱. مرعشی نجفی، سید شهاب الدین. (۱۴۰۶ق). منهاج المؤمنین (چاپ اول). قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی رحمته.
۴۲. مغربی، نعمان بن. (۱۳۸۵). دعائم الإسلام (چاپ دوم). قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۴۳. مغنیه، محمد جواد. (۱۴۲۱ق). فقه الإمام الصادق علیه السلام (چاپ دوم). قم: مؤسسه انصاریان.
۴۴. منتظری، حسین علی. (۱۴۱۳ق). الأحكام الشرعية (چاپ اول). قم: نشر تفکر.
۴۵. منصورى، ایاد. (۱۴۲۷ق). البیان المفید (چاپ اول). قم: انتشارات حسین علیه السلام.
۴۶. موسوی خمینی، سید روح الله. (بی تا). تحریر الوسيلة (چاپ اول). قم: مؤسسه دارالعلم.
۴۷. موسوی خویی، ابوالقاسم. (۱۴۲۲ق). مبانی تکملة المنهاج (چاپ اول). قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی علیه السلام.
۴۸. نجفی، محمد حسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام (چاپ هفتم). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴۹. وحید خراسانی، حسین. (۱۴۲۸ق). منهاج الصالحین (چاپ پنجم). قم: مدرسه امام باقر علیه السلام.



فقه

References

1. Allamah al-Hilli, H. (1410 AH). *Irshad al-Azhan* (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic].
2. Allamah al-Hilli, H. (1413 AH). *Mokhtalif al-Shi'a* (2nd ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic].
3. Allamah al-Hilli, H. (1413 AH). *Qawaid al-Ahkam* (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic].
4. Allamah al-Hilli, H. (1420 AH). *Tahrir al-Ahkam* (1st ed.). Qom: Imam Sadiq (PBUH) Institute. [In Arabic].
5. Amidi, S. A. (1416 AH). *Kanz al-Fawa'id* (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic].
6. Amili Tarhini, S. M. H. (1427 AH). *al-Zubdah al-Fiqhiyyah* (4th ed.). Qom: Dar al-Fiqh for printing and publishing. [In Arabic].
7. Ardabili, A. (1403 AH). *Majma al-faida wal-burhan fi sharh irshad al-adhan* (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic].
8. Ayatollah Khomeini. (n.d.). *Tahrir al-Wasila* (1st ed.). Qom: Institute of Science. [In Arabic].
9. al-Hurr al-Amili, M. (1409 AH). *Wasa'il al-Shi'a* (1st ed.). Qom: Aal al-Bayt Institute. [In Arabic].
10. al-Kulayni, M. (1407 AH). *Usul al-Kafi* (4th ed.). Tehran: Islamic Books House. [In Arabic].
11. al-Kulayni, M. (1429 AH). *Usul al-Kafi* (1st ed.). Qom: Dar al-Hadith for printing and publishing. [In Arabic].
12. al-Shahid al-Awwal. (1410 AH). *al-Lum'ah ad-Dimashqiya* (1st ed.). Beirut: Dar al-Turath - al-Dar al-Islamiya. [In Arabic].
13. al-Shahid al-Thani. (1410 AH). *al-Rawda al-Bahiyya* (1st ed.). Qom: Dawari. [In Arabic].
14. al-Shahid al-Thani. (1413 AH). *Masalik al-Ifham ila Tanqih Shari' al-Islam* (1st ed.). Qom: Islamic Knowledge Foundation. [In Arabic].



فقہ

15. al-Shaykh al-Saduq. (1413 AH). *Man La Yahduruhu al-Faqih* (2nd ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic].
16. Fayyaz Kabuli, M. I. (n.d.). *Minhaj al-Salehin*. n.p. [In Arabic].
17. Fazel Hindi, M. (1416 AH). *Kashf al-Latham* (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic].
18. Fazel Lankarani, M. (1418 AH). *Tafsil al-Shari'a - al-Diyat* (1st ed.). Qom: Jurisprudential Center of the Imams. [In Arabic].
19. Fazel Lankarani, M. (1425 AH). *Thalath Rasail* (1st ed.). Qom: Jurisprudential Center of the Imams (PBUTH). [In Arabic].
20. Haeri Tabatabaei, S. A. (1409 AH). *al-Sharh al-Saghir* (1st ed.). Qom: Library of Ayatollah Marashi Najafi (Ra). [In Arabic].
21. Haeri Tabatabaei, S. A. (1418 AH). *Riyadh al-Masail* (1st ed.). Qom: Aal al-Bayt Institute. [In Arabic].
22. Hakim, S. M. (1415 AH). *Minhaj al-Salehin* (1st ed.). Beirut: Dar Al-Safwa. [In Arabic].
23. Hakim, S. M. S. (1415 AH). *Minhaj al-Salehin* (1st ed.). Beirut: Dar al-Safwa. [In Arabic].
24. Halabi, A. S. (1403 AH). *al-Kafi fi al-Fiqh* (1st ed.). Isfahan: Library of Imam Amir al-Mo'menin (PBUH). [In Arabic].
25. Helli Sivari, M. (1404 AH). *al-Tanqih al-Ra'i* (1st ed.). Qom: Ayatollah Marashi Najafi (Ra) Library Publications. [In Arabic].
26. Helli, M. (1387 AP). *Idhah al-fawaid* (1st ed.). Qom: Ismailiyan. [In Arabic].
27. Helli, M. (1410 AH). *al-Saraer* (2nd ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic].
28. Husseini Ameli, S. J. (n.d.). *Miftah al-Karama*. Beirut: Dar al-Ihya al-Turath al-Arabi. [In Arabic].
29. Husseini Rouhani, S. S. (1412 AH). *Fiqh al-Sadiq* (1st ed.). Qom: Dar al-Kitab - Imam Sadiq (PBUH) School. [In Arabic].



30. Isfahani, M. B. (1404 AH). *Mirror of Minds* (2nd ed.). Tehran: Islamic Books House. [In Arabic].
31. Isfahani, M. T. (1406 AH). *Rawzat al-mottaqin* (2nd ed.). Qom: Kushanbour Institute. [In Arabic].
32. Khansari, S. A. (1405 AH). *Jami' al-Madarek* (2nd ed.). Qom: Ismailiyan. [In Arabic].
33. Madani Kashani, R. (1408 AH). *Kitab al-Diyat* (1st ed.). Qom: Islamic Publications Office. [In Arabic].
34. Maghrebi, N. (1385 AP). *Daim al-Islam* (2nd ed.). Qom: Aal al-Bayt Institute. [In Arabic].
35. Mansuri, A. (1427 AH). *al-Bayan al-Mofid* (1st ed.). Qom: Hasanein. [In Arabic].
36. Marashi Najafi, S. Sh. (1406 AH). *Minhaj al-Mu'minin* (1st ed.). Qom: Library of Ayatollah Marashi Najafi (Ra). [In Arabic].
37. Meshkini, M. A. (n.d.). Jurisprudence terms. n.p. [In Arabic].
38. Mohaqeq Helli, J. (1418 AH). *al-Mukhtasar al-Nafi'* (6th ed.). Qom: Religious Press Foundation. [In Arabic].
39. Montazeri, H. A. (1413 AH). *al-Ahkam al-Shar'ia* (1st ed.). Qom: Tafakor. [In Arabic].
40. Mousavi Khoei, A. (1422 AH). *Mabani Takmila Al-Minhaj* (1st ed.). Qom: Foundation for the Revival of the Works of Imam al-Khoei. [In Arabic].
41. Mughniyeh, M. J. (1421 AH). *Fiqh of Imam Sadiq* (PBUH) (2nd ed.). Qom: Ansarian Institute. [In Arabic].
42. Najafi, M. H. (1404 AH). *Jawahir al-kalam* (7th ed.). Beirut: Dar al-Ihya al-Turath al-Arabi. [In Arabic].
43. Sabzewari, S. A. A. (1413 AH). *Moadhab al-Ahkam* (4th ed.). Qom: al-Minar Institute. [In Arabic].
44. Shaykh Tusi, M. (1387 AP). *al-Mabsut fi fiqh al-Imamiyya* (3rd ed.). Tehran: Mortazavi Library. [In Arabic].



فقہ

45. Shaykh Tusi, M. (1390 AP). *al-Istibsar* (1st ed.). Tehran: Islamic Books House. [In Arabic].
46. Shaykh Tusi, M. (1407 AH). *Tahdhib al-Ahkam* (4th ed.). Tehran: Islamic Books House. [In Arabic].
47. Shobeiri Zanjani, S. M. (1428 AH). *al-Masail al-Shari'a* (1st ed.). Qom: Fiqh Publishing Foundation. [In Arabic].
48. Tabrizi, J. (1428 AH). *Tanqih Mabani al-Ahkam, Kitab al-Diyat* (1st ed.). Tehran: Dar al-Sadiqah al-Shuhada. [In Arabic].
49. Vahid Khorasani, H. (1428 AH). *Minhaj Al-Salehin* (5th ed.). Qom: Imam Baqir (PBUH) School. [In Arabic].



فقه